

بررسی ریشه‌های باستان‌گرایی در جامعه

مطالعه امواج باستان‌گرایی در جوامع مختلف،

نشان‌دهنده آن است که هر ملتی با هر وضعیت اجتماعی و جغرافیایی، تمایل ذاتی به شناسایی و معرفی ریشه تاریخی خود دارد. جوامع چه زمانی که در فاصله سه س‌می برسد و چه زمانی که در درد و رنج هستند، به دنبال شناسنامه خودند. ویل دورانت، مورخ مشهور، نیاز جوامع به گذشته خود را این گونه توصیف می‌کند: «در صورتی که جامعه‌ای ناگهان از گذشته پیر، گویی به استقبال دیوانگی‌هایی رفته است که اختلالات شدید و فلج عمومی را به دنبال می‌آورد. همانطور که سلامت عقل جامعه هم به دوام سنت‌های آن بستگی دارد و در صورتی که ریشه هر یک از این موارد گسسته شود، واکنش‌های عصبی مجال بروز می‌یابند».

■ ■ ■

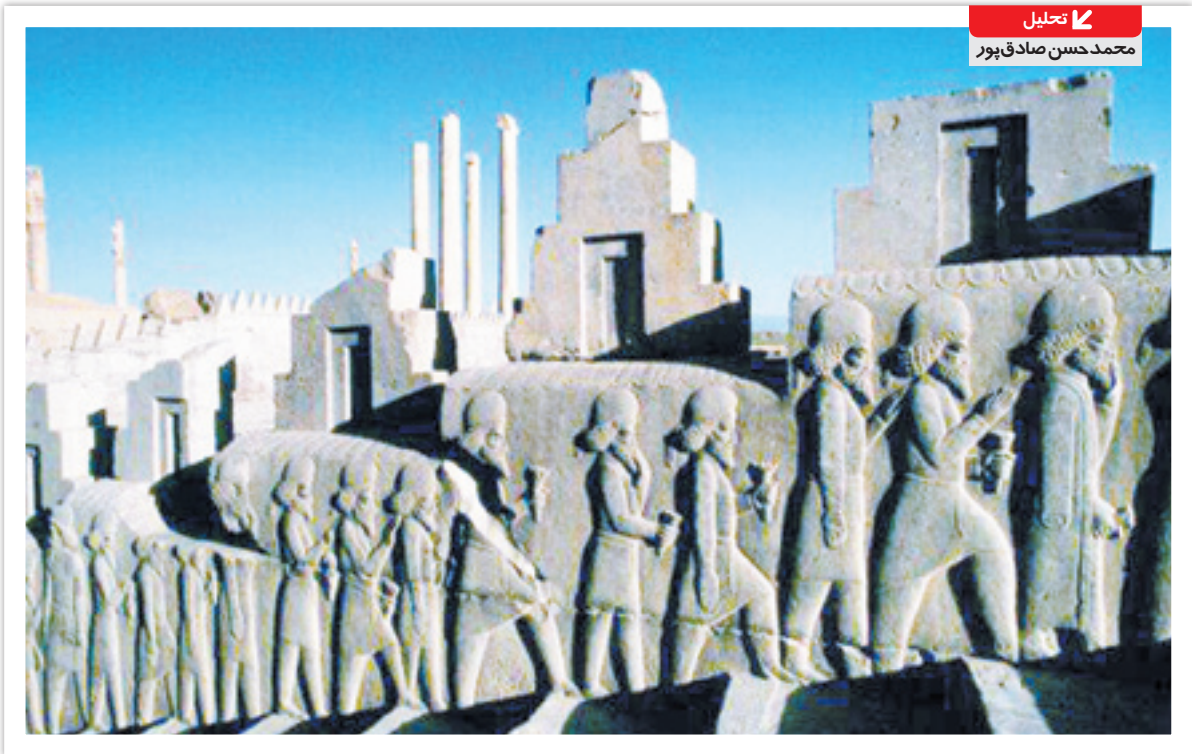
گرایش به باستان، پدیده‌ای اجتماعی است که در اکثر قیام‌ها و تحولات اجتماعی، انگیزه‌ها و رشد آن بسیار خوندنمایی می‌کند. این پدیده می‌تواند مظاهر و بروز متفاوتی داشته باشد. باستان‌گرایی در «مذهب و آیین»، باستان‌گرایی در «آداب و رسوم فردی و جمعی»، باستان‌گرایی در «سیوه حکومت‌داری»، باستان‌گرایی در «تحوه تعلیم و تربیت»، باستان‌گرایی در «هنر، ادبیات و معماری»، باستان‌گرایی در «ایجاد و رشد اسطوره‌ها» از جمله نمونه‌هایی است که توجه به گذشته تاریخی و اساطیر یک ملت، می‌تواند در ساخت آنها نقش آفرینی کند.

اما اینکه آیا فرایند شکل‌گیری گرایش به باستان که ناگهان در مقطعی به مسئله‌ای مهم برای یک جامعه تبدیل می‌شود، از دل خود جامعه نشست می‌گیرد یا

کسان دیگری در پیدایی این گرایش مؤثر بوده و توده‌ها صرفاً و فقط تا به ستایش آن می‌پردازند و همچنین علل رواج باستان‌گرایی در مقاطع خاص زمانی حیات یک جامعه از جمله مسائلی است که مختصراً در این یادداشت بدان پرداخته شده است.

■ **باستان‌گرایی توسط خواص جامعه شکل می‌گیرد نه عوام**

یکی از مسائلی که در مطالعه پیرامون علل و ریشه‌های باستان‌گرایی قابل توجه است، شاید این باشد که گرایش به باستان به عنوان یک سبک و روش، توسط عوام جامعه شکل نمی‌گیرد. شاید عوام صرفاًافسانه‌هایی را از زمان‌های دور به یاد داشته باشند یا سینه به سینه برایشان نقل شده باشد که بیشتر جنبه احساسی یا حماسی داشته و کمتر دارای ابعاد عقلایی و منطقی باشد. اما معمولاً فرصت و علم کافی برای تفحص در تاریخ و بیرون کشیدن اسطوره‌ها و شخصیت‌ها از دل آن و پرورش آن با اطلاعات مرتبط را ندارند بلکه آنچه از آن به عنوان «باستان‌گرایی» یاد می‌شود، غالباً توسط خواص، پژوهنگان یا رهبران یک جامعه شکل‌دهی می‌شود. شاید بتوان علت توجه سیاستمداران یا پژوهشگران را برای توجه به مطالعات باستان‌شناختی، تلاش برای موجه جلوه دادن مسیری دانست که خود در حال طی آن هستند. اینان هستند که سرنخ‌هایی از حوادث یا شخصیت‌ها را از دل تاریخ پیدا می‌کنند و پر و بال داده و به جامعه عرضه می‌نمایند تا بتوانند توجه‌هایی بر شیوه تفکر خود بیابند. اما جریانی که مردم را همراه با این تفکرات می‌کند می‌توان «باستان‌ستایی» نام نهاد. همانطور که گفته شد باستان‌ستایی متکی بر عواطف و احساسات گذشته‌های دور است و معمولاً متضمن «افسانه عصر طلایی» است. در واقع باستان‌ستایی عامیانه، گذشته‌ای افسانه‌ای را برای خود تصویر می‌کند و مردمان از یادآوری اساطیر و داستان‌های قدیمی و شکوه پیشین و مقایسه آن با اکنون جامعه‌شان، افسوس می‌خورند. اما کوشش‌های «باستان‌گرایی» که توسط روشنفکران، سیاستمداران یا دیگر خواص جامعه ترویج می‌شود، اغلب در تلاش برای بازسازی آن شکوه اساطیری در روند پیش رو و تلقی این مسئله است که باید در احیای آن شکوه کوشید(غالباً با اجرای برنامه‌های اصلاحات اجتماعی یا فرهنگی). واضح‌ترین



نمونه استفاده سیاستمداران از مسئله باستان‌گرایی در دوره پهلوی اول قابل مشاهده است. پادشاهی که از حداقل صلاحیت‌های فردی برای حکومت برخوردار نیست، با تمسک به لقب «آریا» می‌کوشد، از دل باستان برای خود هویت‌تراشی کرده و بسیاری از مناسبات خود حتی در روابط بین‌الملل خود را با آن تنظیم کند. رابطه با هیتلر، دیکتاتور آلمان بر مبنای رابطه خونی و نژادی، نشان‌دهنده تلاش برای نهادینه کردن باستان‌گرایی است. البته شیوه فرهنگی پهلوی اول که از یک سو به باستان‌گرایی و از سوی دیگر به غرب‌گرایی چنگ انداخته بود، شیوه‌ای التقاطی در حکومت‌داری ایجاد کرده بود که بسیاری از سنت‌های اصیل جامعه ایرانی را نیز با «بهانه» بازگشت به باستان مورد هدف قرار داد. سنت‌های اسلامی و دینی مورد استهزا قرار گرفته و نمادهایی چون «کوروش» که تا پیش از دوران پهلوی، کسی حتی در ادبیات فولکلور و داستان‌های عامیانه از آنان نامی نمی‌برد، بهانه‌ای برای تقلیل با دین شدند.

■ **باستان‌ستایی بی‌خبر از حقیقت باستان!**

مسئله اینجاست که وقتی «باستان‌ستایی» به کف جامعه رسوخ می‌کند و با جهت‌دهی خواص و رسانه‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد، همین احساسات توده‌ای در حالی در جهت اهداف و منافع خاص به کارگیری می‌شود که امواج سهمگین باستان‌گرایی، افکار عوام را در خود غرق کند و حتی فرصت تأمل در این مسئله را نایبند که آن «عصر طلایی» که آنان را شیفته خود ساخته، چه زمان بوده است؟ تحت چه شرایطی به وجود آمده است؟ قهرمانان آن عصر چه مختصاتی داشته‌اند و چرا از میان همه اعصار، این عصر و این افراد گزینش شده‌اند؟



استفاده از «باستان» برای هدایت جامعه به سمت و سوی خاص، توسط پیامبران الهی نیز به عنوان شیوه‌ای معمول به کار می‌رفته است. در کتب آسمانی نیز در قصص مختلف به سرگذشت اقوام باستان اشاره و عبرت‌های گوناگون از آن استخراج شده است. اما تفاوت عمده استفاده از این شیوه با رواج «باستان‌گرایی» و «باستان‌ستایی» در این است که انبیای الهی، غالباً از یادآوری سر نوشت اقوام باستان تا به منظور انداز استفاده نموده و با ذکر آنچه پیشینیان را به هلاکت کشانید یا حکومت‌ها را سرنگون ساخت، دستما یه عبرت‌ی برای جامعه تحت هدایت خود فراهم می‌نمایند



اندیشه

ملت «قهرمان‌پرور» در پی «باستان‌ستایی» نیست!

درد

توجه به تاریخ، آن هنگام دارای اثر در وضع حاضر خواهد بود که به جای ستایش صرف گذشته‌های دور و خاطرات آن، تلاش جدی برای احیای صفات ممتاز آن ایام به کارگیری شود و برق شمشیر اسطوره‌ها، از پرده‌های نقالی بیرون آمده و در دست قهرمانان حال حاضر قرار گیرد. ملتی که در خود خاصیت زایایی و پرورش قهرمان دارد و مشحون از خود قهرمانان برجسته، سرداران قابل ستایش، نخبگان محبوب و حماسه‌های بی در پی است، نیازی به افسانه‌سرایی و اسطوره‌گرایی افراطی ندارد

تصمیم گرفته است با صمیمیت بیشتری به ملت خود بپردازد ولی چون موجودیت یک ملت را آمیخته با بدبختی و پریشانی و جهل و عقب‌ماندگی می‌یابد، به سوی روزگاری از تاریخ ملت خود می‌رود که در آن جلال و شکوه و مجد و عظمتی یا حداقل زررک و برقی سراغ نگیرد. بدین جهت به یکباره جامعه را با همه دل‌بستگی‌هایش رها نموده و از فراز قرن‌ها پرواز می‌کند و بر هزاران سال قیل خیز می‌دارد و اگر در تاریخ حقیقی ملت خود چنین روزگاری را نیابد، به سوی افسانه‌های کهن می‌رود».

■ **نظر به باستان برای عبرت‌اندوزی، شیوه انبیا**
البته استفاده از «باستان» برای هدایت جامعه به سمت و سوی خاص، توسط پیامبران الهی نیز به عنوان شیوه‌ای معمول به کار می‌رفته است. در کتب آسمانی نیز در قصص مختلف به سرگذشت اقوام باستان اشاره و عبرت‌های گوناگون از آن استخراج شده است اما تفاوت عمده استفاده از این شیوه با نخبگان سرایی الهی، غالباً از یادآوری سرنوشت اقوام باستان به منظور انداز استفاده نموده و با ذکر آنچه پیشینیان را به هلاکت کشانید یا حکومت‌ها را سرنگون ساخت، دستمایه عبرت‌ی برای جامعه تحت هدایت خود فراهم می‌کنند. هدایت‌های پیامبرگونه و انقلاب‌های مبتنی بر دین، غالباً با یادآوری شکست‌هایی که ملت در طول تاریخ متحمل شده‌اند، جامعه را به شیوه درست و نگاهی جدید و منبعث از دین برای ایجاد اصلاحات ترغیب می‌نمایند و به رغم روشنفکران یا سیاستمدارانی که با تمسک به باستان در پی توجیه خود یا تخدیر جامعه هستند، امت خود را به تأمل و تفکر در حوادث پیشین فرا می‌خواند. از همین روست که خداوند مخاطب حکایت‌های تاریخی خود در قرآن را مکرراً «اولوالالباب» و «اولوالبصار» معرفی می‌کند و عبرت گرفتن را حاصل تفکر در تاریخ گذشتگان می‌داند.

از این گذشته، نگاه ادیان الهی به باستان، غالباً شامل محدوده تاریخی و جغرافیایی خاصی نیست و از آنجا که مغز و محتوای رویداد مدنظر است و نیز هدفی نژادی یا قومی پشت آن نیست، اهمیت هم ندارد که واقعه در کجا رخ داده است. لذا می‌بینیم که در قرآن کریم بسیار کم به مکان دقیق وقایع روی داده یا زمان رخداد پرداخته شده است.

همچنین کتاب آسمانی چون قرآن، از پرورش بی‌دلیل گذشته صرف‌نظر می‌کند و تلاشی برای ذکر جزئیات یک واقعه و حواشی آن صورت نمی‌دهد. حتی صراحتاً می‌پرسند که شما پذیرفتید بسیاری از معارف است که در دسترس شما نبود و نیست و نیازمند به استاد هستید، من حاضر شما را به عنوان شاگردی پذیردم. دبیران کاتبی خیلی خوشحال شد که خواجه نصیر محبت‌نامه نوشت و حاضر شد او را به عنوان شاگردی بپذیرد و به همراه مرحوم خواجه وارد رصدخانه مراغه شدند. آنجا نیز دست مرحوم خواجه بسیاری از معارف را فرا گرفت. این مجموعه هفت رساله یکجا چاپ شد. به استثنای این رساله هفتم قبل از انقلاب کسی بین این دبیران کاتبی و مرحوم خواجه محاکمه کرده به عنوان داوری بین دو شخصیت و سز حضور آن داوری و داور این بود که علم نه وقف خواجه است نه وقف دبیران! اگر اصل مسئله توحید و اصل مسئله برهان ملک کسی نیست اگر دبیران رضایت داد و اگر خواجه رضایت او را امضا کرد، معلوم نیست که این فصل‌الخصومه باشد راه همچنان باز است؛ لذا محاکمه‌ای شده و در آن محاکمه بر مبنای حکمت متعالیه برخی از مبانی مرحوم خواجه نقض شده است. باز هم این در همچنان باز است. غرض آن است که نقد، بر کتی است هرگز از نقد علمی کسی فاصله نگیرد.»

ایشان در بخش دیگری از پیام خود به غایت «فلسفه» اشاره کردند و تلاش برای رسیدن به اخلاق به منزله حکمت عملی را به عنوان یکی از اقدامات مورد نیاز در حوزه‌های علمیه و مجامع علمی دانستند. در بخشی از پیام آمده است: «مطلب دیگر آن است که اصل فلسفه برای دین و اخلاق است. دین را با همین مسئله توحید و وحی و نبوت و معاد می‌شود فهمید. اینها عناصر سه‌گانه هستند، ولی اخلاق غیر از موعظه است، اخلاق غیر از نصیحت است، اخلاق غیر از سفارش است اخلاقی غیر از روضه خوانی است، اخلاق یعنی اخلاق! اخلاق فلسفه است، اخلاق جزو علوم استدلالی است که از آن به عنوان حکمت عملی یاد می‌شود. طبق آن روایت اخلاق چهجه جنگ اکبر است.»

نخستین اجلاسیه مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی، از هجدهم مهرماه در مشهد مقدس و با پیام آیت‌الله جوادی‌آملی آغاز شد و ۲۱ مه ۱۳۸۱ با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به کار خود پایان داد.

صراط

زاویه نگاه رهبر انقلاب به آثار باستانی



انسان از دو نظر ممکن است به این مراکز باستانی نگاه کند؛ اینها را باید از هم تفکیک کرد. یک نگاه این است که اینها متعلق به جباران تاریخ بوده. هر کدام را که نگاه می‌کنیم، به یک نحوی به یکی از جباران تاریخ و طاعوت‌های بشری از تباط پیدا می‌کند.
بله، از این جهت نگاه منفی به اینها هست. غالب متدینین و انسان‌هایی که نفرت طبیعی از استتبداد و از جباریت دارند، با این دید وقتی به این بناهای باستانی نگاه می‌کنند، طبعاً برای آنها جاذبه‌ای ندارد. لیکن یک جنبه دیگر هم وجود دارد و آن این است که این بناها محصول سرپنجه هنرمند ایرانی است؛ محصول فکر راقی و روشن‌بین ایرانی است

در سال‌ها و قرن‌ها پیش از این؛ این جنبه مثبت قضیه است. همه بناهایی که از لحاظ تاریخی – چه در اینجا، چه در اصفهان، چه در بقیه نقاط کشور – وجود دارد، از این قبیل است. درست است که جباران استفاده کردند، اما خالق و آفریننده این مجموعه‌ها کیست؟ ذهن ایرانی است، سرانگشت هنرمند است، روحیه بلندنظر ایرانی است، ابتکار و ذوق ایرانی است. این برای یک ملت افتخار است. با این دید وقتی نگاه بکنیم، می‌بینیم اینها مثبت است؛ چه تخت جمشید، چه بقیه مناطق دیگر. اینها را نشان بدهید.

بیانات رهبر انقلاب در دیدار مسئولان اجرایی استان فارس ۱۳۸۷/۰۲/۱۸

پیشخوان

«در آمدی بر دانش فلسفه دین» منتشر شد



کتاب درآمدی بر دانش فلسفه دین تألیف دکتر همایون همتی، به همت انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب منتشر شد.

در مقدمه این اثر آمده است: دفتری که پیش‌ش رو دارید نام در آمدی بر دانش فلسفه دین به خود دارد و در برگیرنده شماری از مقاله‌های نگارنده است که به تناوب و طی زمان، بنا به مقتضیات فرهنگی جامعه‌مان، نگاشته شده و تاریخ نگارش آنها به سالیان گذشته‌باز می‌گردد. فلسفه در این دیار ریشه‌های ستر و کهنسالی دارد، اما دین‌پژوهی نهالی جوان و نوپاست که از حضورش در دیار ما عمر چندانی نمی‌گذرد. نگارنده در طول سالیان متمادی تدریس دانشگاهی خود و تماس مستمر با دانشجویان و منتقدان فلسفه در این دیار ریشه‌های و گره‌های آزارنده اعتقادی، به نگارش این مقاله‌های دست‌یازیده است، بدین امید که بتواند ضمن هم‌سخنی با آنها اندکی از معضلات فکری‌شان را پاسخ دهد و دست‌کم به آنها راه‌برون شد بنماید.

دین‌پژوهی دانش جدیدی است که فریدریس ماکس مولر، دانشمند آلمانی تبار انگلیسی آن را نگارنده در دیگر آثارش این دانش را تبیین و بعضی شعبه‌های آن را معرفی کرده است. در این دفتر فقط برخی رهیافت‌ها به دین و دین‌نقش‌ها و کارکردهای دین را بررسی می‌کند. آشنایی با دانش فلسفه دین، دین و فلسفه؛ تفکیک با تعامل، رهیافت وجودی به دین، در باب گفت و گوی ادیان، فلسفه پوزیتیویسم منطقی و الاهییت، رابطه دین و تمدن، تحلیل نقش دین در جامعه، گریز از پارادوکس ماده و معنا، نگاه دین‌پژوهانه به تساهل و تسامح و اتنازی از دید‌گاه فلسفه اخلاق مباحث این اثر هستند.

درنگ

آیت‌الله جوادی‌آملی در پیامی به اجلاسیه مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی:

هراسی از نقد و گفتمان نداشته باشید و آن را محترم بشمارید

آیت‌الله جوادی‌آملی در پیامی به اولین اجلاسیه مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی توجه به نقدهای علمی را از ضروریات کار در عرصه علوم انسانی و دینی برشمردند. در بخشی از این پیام آمده است: «چه در تدریس، چه در تألیف و چه در مکالمات از گفتمان هراسی نداشته باشید، از نقد هراسی نداشته باشید، نقد را کاملاً استقبال کنید، محترم بشمارید و لو نقد قصد خوبی نداشته باشد، بی‌تغیر نقد را بنگرید نه ناقد را. آن نقد ارزش اساسی دارد. سز موفقیت مرحوم خواجه این است که به نقد خیلی احترام می‌کرد. مرحوم خواجه (نصیرالدین طوسی) از موفق‌ترین حکمای دوره اسلامی بود و فخر شیعه است. این اشکالات را کاملاً می‌پذیرفت و پاسخ مناسب می‌داد و قانع می‌کرد. رساله‌ای مرحوم خواجه در اثبات واجب نوشته، رساله مختصر است و مفصل نیست. این رساله به دست دبیران کاتبی قزوینی رسیده است. مرحوم دبیران کاتبی قزوینی نقدی بر این رساله نوشته و حرف‌های خواجه نصیر را رد کرده است؛ این شده دور رساله. نقد دبیران به عرض مرحوم خواجه طوسی رسید. مرحوم خواجه محترمانه این نقد را پاسخ داد بدون کمترین لغزش علمی یا لغزش‌های عملی، قلمی، قولی و مانند آن. این شد سه رساله. مرحوم دبیران به پاسخ مرحوم خواجه نقدی نوشته، این شده چهار رساله. این رساله چهارم به عرض مرحوم خواجه رسید و خواجه نظر نهایی و دقیق را به عنوان محقق طوسی وارد صحنه شد و پاسخ عمیق و درخورداد، این شد پنج رساله. این رساله پنجم وقتی به عرض دبیران کاتبی قزوینی رسید هر چه تلاش و کوشش بیشتری کرد عجز کامل‌تری یافت. دید پاسخ‌پذیر نیست. هیچ‌جرای نداشت. رساله‌ای نوشته. این رساله رساله ششم است. به عنوان اعتراف‌نامه که حق با شماست من معارف شما را درست درک نکردم. این رساله ششم وقتی به عرض مرحوم خواجه طوسی رسید، خواجه نصیر یک رساله هفتمی نوشت به عنوان محبت‌نامه. اکنون که شما پذیرفتید بسیاری از معارف است که در دسترس شما نبود و نیست و نیازمند به استاد هستید، من حاضر شما را به عنوان شاگردی پذیردم. دبیران کاتبی خیلی خوشحال شد که خواجه نصیر محبت‌نامه نوشت و حاضر شد او را به عنوان شاگردی بپذیرد و به همراه مرحوم خواجه وارد رصدخانه مراغه شدند. آنجا نیز دست مرحوم خواجه بسیاری از معارف را فرا گرفت. این مجموعه هفت رساله یکجا چاپ شد. به استثنای این رساله هفتم قبل از انقلاب کسی بین این دبیران کاتبی و مرحوم خواجه محاکمه کرده به عنوان داوری بین دو شخصیت و سز حضور آن داوری و داور این بود که علم نه وقف خواجه است نه وقف دبیران! اگر اصل مسئله توحید و اصل مسئله برهان ملک کسی نیست اگر دبیران رضایت داد و اگر خواجه رضایت او را امضا کرد، معلوم نیست که این فصل‌الخصومه باشد راه همچنان باز است؛ لذا محاکمه‌ای شده و در آن محاکمه بر مبنای حکمت متعالیه برخی از مبانی مرحوم خواجه نقض شده است. باز هم این در همچنان باز است. غرض آن است که نقد، بر کتی است هرگز از نقد علمی کسی فاصله نگیرد.»

ایشان در بخش دیگری از پیام خود به غایت «فلسفه» اشاره کردند و تلاش برای رسیدن به اخلاق به منزله حکمت عملی را به عنوان یکی از اقدامات مورد نیاز در حوزه‌های علمیه و مجامع علمی دانستند. در بخشی از پیام آمده است: «مطلب دیگر آن است که اصل فلسفه برای دین و اخلاق است. دین را با همین مسئله توحید و وحی و نبوت و معاد می‌شود فهمید. اینها عناصر سه‌گانه هستند، ولی اخلاق غیر از موعظه است، اخلاق غیر از نصیحت است، اخلاق غیر از سفارش است اخلاقی غیر از روضه خوانی است، اخلاق یعنی اخلاق! اخلاق فلسفه است، اخلاق جزو علوم استدلالی است که از آن به عنوان حکمت عملی یاد می‌شود. طبق آن روایت اخلاق چهجه جنگ اکبر است.»

نخستین اجلاسیه مدیران مجمع عالی حکمت اسلامی، از هجدهم مهرماه در مشهد مقدس و با پیام آیت‌الله جوادی‌آملی آغاز شد و ۲۱ مه ۱۳۸۱ با حضور وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی به کار خود پایان داد.

